

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

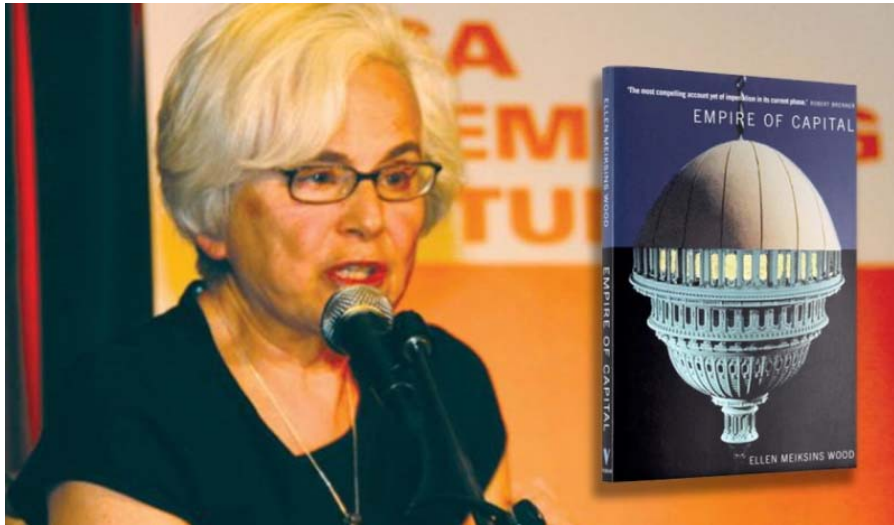
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: پل بلکلج
برگردان: دلشاد عبادی
فرستنده: علی مشرف
۲۵ اپریل ۲۰۲۴

سمپوزیوم درباره «امپراتوری سرمایه» اثر آلن میکسینز وود



در حالی که همه مشارکت‌کنندگان سمپوزیوم از تأکید وود استقبال می‌کنند که رادیکال‌ها نقش دولت را در امپریالیسم جدید در مرکز توجه خود قرار می‌دهند، همه آن‌ها به نحوی بر ضعف مفهوم‌سازی او پیرامون رابطه متحول سرمایه و دولت‌ملتها در خلال تاریخ سرمایه‌داری پای فشرده‌اند. از این رو، این بحث صرف‌نظر از جنبه‌های گوناگون خود بر اهمیت نظری و سیاسی متداوم این موضوع برای مارکسیست‌ها و نیاز مبرم به تحقیق بیشتر در این زمینه اشاره می‌کند.

چکیده: بررسی آلن وود درباره امپریالیسم جدید، آخرین نمونه از پروژه گسترده‌تر او برای بازسازی شکل غیرجبرگرای مارکسیسم است که هم می‌تواند ویژگی تاریخی سرمایه‌داری را تبیین کند و هم بر فعالیت سیاسی سوسیالیستی تأثیر گذارد. مقاله حاضر در پی آن است که واکاوی او را از امپریالیسم هم در بافتار سیاسی گسترده‌تری که در آن نوشته شده و هم به‌عنوان نمونه‌ای از زبانی بازتفسیرش از ماتریالیسم تاریخی بررسی کند. من پس از ترسیم

مضامین اصلی پروژه «مارکسیسم سیاسی» وود و پیش از این که به موضوع‌های اصلی بحث بعدی اشاره کنم، به بررسی کلی‌تر کتاب میکسینز وود، *امپراتوری سرمایه* (۲۰۰۳)، می‌پردازم. [۱]

جنگ‌ها همیشه همچون بوتۀ آزمون چپ عمل کرده‌اند. به‌طور کلاسیک، شروع جنگ جهانی اول مسائل اساسی و فاجعه‌باری را برای بین‌الملل دوم ایجاد کرد: انقلابیون و رفرمیست‌ها دیگر نمی‌توانستند تحت برنامه‌ای به هم ببیوندند که اختلافات‌شان را پنهان می‌کرد، چرا که رهبری رفرمیستی غالب بخش‌های ملی آن سازمان، برای محبوبیت سیاسی کوتاه‌مدت، همان انترناسیونالیسمی را قربانی کرد که ظاهراً جنبش کارگری را متحد کرده بود. اگر در ۱۹۱۴ اولویت فوری اقلیت انقلابی بین‌الملل اتخاذ موضعی سیاسی علیه جنگ بود، به همان اندازه توضیح علل وقوع جنگ و نیز تسلیم اکثریت به ناسیونالیسم ضروری بود. در هر دو جبهه، واکنش چپ انقلابی برجسته بود. متعاقباً، در حالی که فروپاشی بین‌الملل دوم فاجعه‌ای اساسی بود، دست‌کم این اقبال را داریم که وارث میراث غنی فکری و سیاسی واکنش چپ‌ها به این فروپاشی هستیم. زیرا مطالعات امپریالیسم به قلم بوخارین، لنین و لوکزامبورگ نسل‌های زیادی از مبارزان سده بیستم را به منبعی گران‌بها مسلح کرد که از آن برای مقابله با رانۀ سرمایه‌داری به جنگ استفاده می‌شد.

با این همه، اگر این آثار مبنائی قدرتمند برای توضیح نیروی محرک اساسی استعمار و دو جنگ جهانی فراهم آوردند، فرآیندهای پس از ۱۹۴۵، اولاً استعمارزدائی و ثانیاً، جهانی شدن، سوالاتی را در مورد کفایت مستمر آن‌ها مطرح کردند. همان‌طور که سام اشمن اخیراً اشاره کرد، «توافق کلی این است که نظریه‌پردازان کلاسیک امپریالیسم ... ممکن است مراجع مهمی باشند اما راهنمای کافی برای جهان معاصر نیستند.» [۲]

در پس‌زمینه این تحولات، جنگ در عراق، افغانستان و پیش از آن در بالکان، بار دیگر پاسخ‌های سیاسی و نظری چپ طلب می‌شود. با هدف کمک به این کار بود که ویراستاران مجله *ماتریالیسم تاریخی* ابتداء از دیوید هاروی و لن میکسینز وود دعوت کردند تا در این مجله با یکدیگر مطالعاتی را درباره امپریالیسم جدید انجام دهند، و سپس از دیگری که در این زمینه تحقیق می‌کنند دعوت شد تا سهم فکری قابل‌توجه را به جنبش ضدامپریالیستی ادا کنند.

اولین بخش از این سمپوزیوم دوگانه سال گذشته در شماره ۱۴.۴ مجله *ماتریالیسم تاریخی* منتشر شد و تداوم آن در سراسر این بحث در اختیار همگان است. از یک طرف، ما قبلاً پاسخ وود به کتاب هاروی را منتشر کرده‌ایم، در حالی که از سوی دیگر، مشارکت‌کنندگان در سمپوزیوم قبلی، به‌ویژه باب ساتکلیف، با موضوعاتی پیرامون بررسی وود در کنار موضوعات مرتبط با هاروی درگیر بودند. مقالات منتشر شده در این شماره (۱۵.۳) متعاقباً بیش از حد معمول مکمل و ادامه بحث‌های منتشر شده در سال گذشته هستند. دقیقاً به دلیل این همپوشانی، و به دلیل این که محور کلی‌تر وود را مشارکت‌کنندگان مختلف این سمپوزیوم تکرار کرده‌اند، در اینجا فقط مروری بسیار کلی و خلاصه از کتاب او ارائه می‌کنم. در هر صورت، توصیه می‌شود تا خوانندگان هم کتاب وود و هم کتاب هاروی را به‌عنوان پیش‌نیاز درک دنیای مدرن بخوانند. با این حال، از فرصتی که در این مقاله مقدماتی در اختیار داشتم استفاده کردم تا استدلال‌های وود را در چارچوب آثارش، و سنت گسترده‌تر مارکسیسم سیاسی که او با آن مرتبط است، بررسی کنم.

مارکسیسم سیاسی

اصطلاح «مارکسیسم سیاسی» را ابتداء گی بوآ به‌مثابه یک لقب در انتقاد از اثر رابرت برنر پیرامون گذار از فنودالیسم به سرمایه‌داری وضع کرد. بوآ استدلال کرد که تز برنر «معادل با بینشی اراده‌یابور از تاریخ است که در آن مبارزه طبقاتی از همه اقتضائات عینی دیگر و در وهله اول از قوانین رشد و توسعه، که ممکن است مختص یک شیوه تولید

خاص باشد، جدا شده است».[۳] بهرغم این تبارنامه ملامت‌آمیز، وود با اشتیاق اصطلاح مارکسیسم سیاسی را به‌عنوان توصیفی معقول از آثار خود و برنر پذیرفته است، اما انکار می‌کند که مارکسیسم سیاسی بر تفسیری اراده‌باور از تاریخ دلالت دارد.[۴] به عکس! وود تأکید می‌کند که مارکسیسم سیاسی اساساً با «جدی گرفتن این اصل که شیوه تولید پدیده‌ای است اجتماعی» بر ضعف‌های روایت‌های مکانیکی پیشین از مارکسیسم چیره می‌شود.[۵]

وود مارکسیسم سیاسی را از تفسیرهای سنتی ماتریالیسم تاریخی به دو صورت اساسی متمایز می‌کند. نخست، او مدل کلاسیک - مارکسیستی تغییر تاریخی را که در «پیش‌گفتار» ۱۸۵۹ مارکس به کتاب *پیرامون نقد اقتصاد سیاسی* بیان شده، رد می‌کند. دوم، و به جای این مدل، او معتقد است که اولویت تبیینی در تاریخ باید به تغییرات در مناسبات تولید، یا مناسبات مالکیت که او ترجیح می‌دهد آن‌ها را چنین بنامد، داده شود. وود اظهار می‌کند که مارکسیسم سیاسی متعاقباً نقد ادوارد تامپسون از کاربرد خام استعاره روبنا-زیربنا را با روایت جایگزین برنر از توسعه سرمایه‌داری در سنتزی ترکیب می‌کند که هدفش پایه‌ریزی دوباره زمینه‌ای مستحکم برای شرحی غیر غایت‌شناختی از تاریخ است.[۶]

وود مشتاق است تا قرائت ضد غایت‌شناختی از مارکس را مجدداً تأیید کند و دو دلیل، یکی علمی و دیگری سیاسی، برای این کار ارائه می‌دهد. به گفته او مدل مارکسیسم راست‌انین، که اولویت تبیینی در تاریخ را به رشد و توسعه نیروهای مولد نسبت می‌دهد، چنین فرض می‌کند که عقلانیت خاصی، که فقط مشخصه شیوه تولید سرمایه‌داری است، عنصر برساننده طبیعت انسانی است. در نتیجه، عقلانیت سرمایه‌داری در مدل راست‌انین به‌گونه‌ای طبیعی‌سازی می‌شود که هم مانع شناخت ما از گذشته است و هم مانع تحقق امیدهای سوسیالیستی برای آینده. بدین‌سان، اگر تاریخ بشر به‌عنوان فرآیندی تعبیر شود که منجر به رها شدن عقلانیت سرمایه‌داری می‌شود، آن‌گاه محققان از درک ویژگی این نوع عقلانیت ناکام خواهند ماند و سیاست‌مداران از درک امکان تعالی آن ناکام خواهند بود.[۷]

در حالی که آلتوسر و پیروانش تلاش کردند تا از این مدل فراتر روند، وود مطرح می‌کند که بدیل آن‌ها شامل «جبرگرایی سفت‌وسخت ... در قلمرو ساختار اجتماعی است ... در حالی که دنیای واقعی و تجربی به‌نحو مؤثری مشروط و به‌طور تقلیل‌ناپذیری خاص باقی می‌ماند».[۸] او ادعا می‌کند که ادوارد تامپسون با تأکید بر این‌که «نباید هیچ‌گونه مطابقت خودکار یا بیش‌ازحد مستقیمی بین پویای رشد اقتصادی و پویای زندگی اجتماعی یا فرهنگی قائل باشیم» از این دوگانگی ناخوشایند اجتناب کرد.[۹] تامپسون در جای دیگری استدلال کرد که از آن‌جا که ماتریالیسم تاریخی تلاش می‌کند فرآیند اجتماعی را به‌عنوان یک کلیت مطالعه کند، پس باید مفهوم‌سازی شی‌ءواره «امر اقتصادی» و «امر سیاسی» و غیره را رد کند.[۱۰] وود اظهار می‌کند که چارچوب نظری تامپسون «برداشتی از "امر اقتصادی" را ایجاد می‌کند که از لحاظ «منطقه‌ای» سپهر مجزائی نیست، یعنی به‌نحوی "امر مادی" را در مقابل "امر اجتماعی" قرار دهد، بلکه خودش به‌نحو تقلیل‌ناپذیری اجتماعی است، برداشتی از "امر مادی" که مناسبات و پراتیک‌های اجتماعی آن را برمی‌سازد. به‌علاوه، "زیربنا" ... فقط "امر اقتصادی" نیست، بلکه مستلزم و پیکریافته شکل‌ها و مناسبات قضائی-سیاسی و ایدئولوژیکی است که نمی‌توان آن‌ها را به یک روبنای مجزا از لحاظ مکانی تقلیل داد».[۱۱]

در نتیجه، خلاف کاربردهای سنتی استعاره زیربنا-روینا، تامپسون مطرح کرد که صورت‌بندی‌های اجتماعی خاص را باید از نظر تاریخی به‌عنوان کلیت‌های در حال تکامل و اکاوی کرد. وود استدلال می‌کند که، «جائی که منتقدان تامپسون ساختارها را در مقابل فرآیندها می‌بینند، یا ساختارهایی که دست‌خوش فرآیند تغییر می‌شوند، تامپسون فرآیندهای ساختاریافته می‌بیند».[۱۲]

هنگامی که تامپسون کتاب *تکوین طبقه کارگر در انگلستان* را نوشت، پری آندرسون از توضیح تصمیم تامپسون مبنی بر تمرکز تحقیقات خود بر قرن هجدهم به جای چشم‌اندازی به سوی قرن بیستم ناتوان بود، در حالی که وود با بسط

نکته‌ای که در بالا مطرح کردیم پاسخ می‌دهد که تامپسون در تلاش بود تا «تثبیت سرمایه‌داری را به‌عنوان شکلی اجتماعی تبیین کند»: وظیفه‌ای که برنر با قدرت به آن پرداخته است. علاوه بر این، وود با شکستن کاربرد خام استعاره زیربناروینا، معتقد است که مارکسیسم سیاسی قدرت روش‌شناسی تاریخی خود مارکس را تحقق می‌بخشد.

وود استدلال می‌کند که خلاف مارکس کار ویر را می‌توان با نظریه غایت‌شناختی تاریخ مشخص کرد، زیرا ویر «به جهان از منظر برداشتی تک‌خطی، غایت‌شناسانه و اروپامحور از تاریخ می‌نگریست، دیدگاهی که مارکس بیش از هر متفکر دیگر غربی تلاش کرده بود تا کنار گذاشته شود.» [۱۳] وود استدلال می‌کند که در واقع، مفهوم ویر از اخلاق پروتستانی «نمی‌تواند "روح سرمایه‌داری" را بدون مفروض قلمداد کردن وجود آن توضیح دهد.» [۱۴] وود استدلال می‌کند که از این نظر، رویکرد ویر نوعی «مدل تجاری» توسعه سرمایه‌داری است که آدم اسمیت برای اولین بار آن را بیان کرد. بر اساس این روایت، سرمایه‌داری با شهرها و پیروزی سرمایه‌داری با پیروزی شهرنشینان، بورژوازی، بر مردم روستائی پیشاسرمایه‌داری مرتبط است. [۱۵]

در مقابل این مدل، وود از قرائت برنر از توسعه سرمایه‌داری دفاع می‌کند که منشأ آن در انگلستان به‌عنوان شکلی از سرمایه‌داری زراعی است: تنها بر اساس توسعه سرمایه‌داری در روستاها ممکن بود که شهرها بتوانند به جای این‌که فقط بورژوائی باشند سرشت سرمایه‌داری بیابند. بدین‌سان، به نظر مارکسیست‌های سیاسی، وظیفه اصلی پیش روی ما که می‌خواهیم درک روشنی از جهان معاصر داشته باشیم، تلاش برای کشف شالوده‌آزاد شدن خلاقیت بورژوازی تحت فئودالیسم نیست، بلکه تبیین رشد مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری در روستاها (ی انگلیسی) است. برنر به نوبه خود استدلال می‌کند که سرمایه‌داری - شکل خاص تصاحب مازاد از طریق استثمار اقتصادی کار مزدی، و نه از طریق شکل‌های اجبار فوق‌اقتصادی که مشخصه شیوه‌های تولید پیشاسرمایه‌داری است - نه نتیجه پیروزی دهقانان بر اشراف فئودال در مبارزه طبقاتی، و نه حتی نتیجه بورژوازی در حال رشد، بلکه پیامد ناخواسته مبارزه طبقاتی در دوران فئودالیسم است. [۱۶]

وود سپس با استفاده از تفسیر برنر درباره ظهور سرمایه‌داری ادعای پری اندرسون را زیر سؤال می‌برد که مشکلات اقتصادی بریتانیا را می‌توان عمدتاً با روبنای سیاسی باستانی‌اش توضیح داد. [۱۷] وود اظهار کرد که دقیقاً ماهیت سرمایه‌دارانه «بکر» دولت بریتانیا است که افول اقتصادی آن را توضیح می‌دهد: «اینطور نیست که... اشراف‌منشی سرمایه‌داری بریتانیا مانع توسعه آن شده، بلکه به عکس علت را باید در درنده‌خوئی لجام‌گسیخته آن جست.» [۱۸] در نتیجه، به نظر وود، مبارزه چپ، دست‌کم در انگلستان، نه علیه هیچ‌یک از عناصر رژیم پیشین، بلکه علیه سرمایه‌داری ناب و ساده است. [۱۹]

شکل سیاسی مشخص پروژه او شاید به بهترین وجه در کتابش یعنی *عقب‌نشینی از طبقه* توضیح داده شده باشد که برنده جایزه دویچر شد. وود در آن کتاب استدلال کرد که، در حالی که سرمایه‌داری با جدائی امر اقتصادی از امر سیاسی مشخص می‌شود، این جدائی می‌تواند در دوره‌های بحران از میان برداشته شود. وود در این کتاب که در ۱۹۸۶ منتشر شد، به بارزترین نمونه معاصر مبارزه طبقاتی سیاسی در غرب یعنی اعتصاب کارگران معدن بریتانیا در سال‌های ۱۹۸۴-۱۹۸۵ می‌پردازد. وود استدلال کرد که این کشمکش «نشان داد که چگونه مبارزات طبقاتی "صرفاً اقتصادی"، حتی زمانی که هدف‌هایشان محدود است، ظرفیت منحصر به فردی برای تغییر عرصه سیاسی و آشکارسازی و مقابله با ساختارهای قدرت سرمایه‌داری، دولت، قانون، پولیس به نحوی دارند که هیچ نیروی اجتماعی دیگری نمی‌تواند از پس آن برآید.» [۲۰]

بدین‌سان، وود پس از یکی از بزرگترین شکست‌های تاریخ طبقه کارگر بریتانیا از پروژه سوسیالیستی دفاع کرد. در واقع، تز کتاب او نقد آن دسته از سوسیالیست‌های پس‌آلتوسری بود که طبقه کارگر را به‌عنوان عامل بالقوه دگرگونی سوسیالیستی رد کرده بودند. وود عبارتی از *ایدئولوژی المانی* را برای توصیف این متفکران به‌عنوان «سوسیالیست‌های حقیقی جدید» به یاد آورد، و استدلال کرد که این گرایش با «استقلال ایدئولوژی و سیاست از هر پایه اجتماعی، و به‌طور خاص، از هر پایه طبقاتی» مشخص می‌شود. علاوه بر این، او اصرار داشت که از نظر سیاسی، «سوسیالیسم حقیقی جدید» با «تکرار راه‌های حل پیش‌پافتاده و قدیمی جناح راست سوسیال دموکراسی» مشخص می‌شود. وود در مقابل آن‌ها اظهار داشت که طبقه کارگر می‌تواند «به‌طور منحصر به فردی آرمان سوسیالیسم را پیش برد (اگرچه به‌طور کامل به آن دست نمی‌یابد) حتی بدون این‌که سوسیالیسم را هدف طبقاتی خود متصور کند، زیرا این منافع ذاتاً با استثمار طبقاتی سرمایه‌داری و سازمان تحت سلطه طبقاتی تولید مخالف است.» [۲۳]

وود این کتاب را با بحث درباره پیامدهای عملی انتقاداتش از «سوسیالیسم حقیقی جدید» به پایان رساند. یکی از سیاست‌های برنامه‌های اصلی که وود آن را رد می‌کند، انتخابات‌گرایی جزئی است: ستراتیژی که نسبت به فرآیندهای کور است که در خلال یک قرن گذشته یا پیش‌تر دموکراسی را از محتوای اجتماعی‌اش محروم کرده است. [۲۴] زیرا از آن‌جا که سپهرهای اقتصادی و سیاسی در سرمایه‌داری از هم مجزا هستند، خودفروبندی سیاست‌های سوسیالیستی به عرصه انتخابات باعث می‌شود تا سوسیالیست‌ها از کانون واقعی تصمیم‌گیری کنار گذاشته شوند. یک دیدگاه ستراتیژیک سوسیالیستی مبتنی بر مبارزات طبقه کارگر، در مقابل، می‌تواند امیدوار باشد که بر دوگانگی بین اقتصاد و سیاست غلبه کند.

تفسیر وود از مارکسیسم نه تنها بر بر طرد انتخابات‌گرایی ساده بلکه بر طرد سوسیالیسم بازار نیز تأثیر داشت؛ زیرا او تأکید می‌کند که ایدئولوژی مارکسیسم بازار این واقعیت را نادیده می‌گیرد که مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری بر اجبار متکی است نه فرصت. [۲۵] وود اظهار کرد که این انتقاد یقیناً با واکاوی اقتصادی برنر از بحران‌های سرمایه‌داری مستحکم می‌شود که هم رفرمیسم سیاسی را تضعیف و هم مبارز مجوئی صنعتی طبقه کارگر را تقویت می‌کند. وود در تقابل با رفرمیسم تأکید می‌ورزد که سوسیالیست‌ها باید مبارزات برای اصلاحات را درون سرمایه‌داری تقویت و تلاش کنند تا این مبارزات را به مبارزهای گسترده‌تر، اگر چه دشوارتر، علیه سرمایه‌داری مرتبط سازند. [۲۶] او به‌طور کلی‌تر اشاره می‌کند که، در حالی که سوسیالیست‌ها باید انعطاف‌پذیری رفرمیسم طبقه کارگر را به رسمیت بشناسند، نسبت به عقب‌نشینی از سیاست انقلابی در مقابل قدرت مطلق ظاهری رفرمیسم محتاط باشند. [۲۷]

بنابراین، مارکسیسم سیاسی نمی‌خواهد فقط چیزی بیش از یک دانش‌رشته فرعی آکادمیک دیگر باشد، بلکه امیدوار است که سنت کلاسیک مارکسیستی توسعه نظریه را ادامه دهد که می‌تواند به‌مثابه راهنمای پراتیک سوسیالیستی عمل کند. در نتیجه، مطالعه و بررسی وود درباره امپریالیسم جدید باید هم بر اساس شایستگی‌های سیاسی‌اش و هم از منظر تئوریک آن مورد قضاوت قرار گیرد.

امپراتوری سرمایه

اگر هدف سیاسی اصلی *امپراتوری سرمایه*، گرایش بوش به جنگ بود، هدف تئوریک اصلی آن مقابله با استدلالی بود که به طرق مختلف فیلیپ بابیت و مایکل هارت و تونی نگری ارائه کرده بودند [۲۸] یعنی این‌که دولت‌های ملی قدیمی امری است مربوط به گذشته. وود با گشایش بحث با این گزاره که استثمار سرمایه‌داری منحصرأ با ابزارهای اقتصادی تحقق می‌یابد و نه با ابزارهای فوق‌اقتصادی، اما این شکل از استثمار برای بازتولید نهانی‌اش به وجود قدرت سیاسی

در قالب دولت‌ها متکی است، استدلال می‌کند که شکل خاص سرمایه‌داری امپریالیسم به بهترین وجه به‌عنوان پیامد این جدائی بین اقتصاد و سیاست درک می‌شود. در واقع، دقیقاً به این دلیل که تقسیم کاری بین استثمارگران سرمایه‌دار و دولت وجود دارد، مناسبات مالکیت سرمایه‌داری می‌تواند بسیار فراتر از محدوده‌های سرزمینی دولت گسترش یابد. [۲۹] اما وود پافشاری می‌کند که با این‌که اقتصاد درجه‌ای خودمختاری از دولت را اعمال می‌کند، هرگز نمی‌تواند خود را از وابستگی نهائی‌اش به دولت‌های سرمایه‌داری موجود رها کند. [۳۰] بدین‌سان، دولت‌ها و سرمایه به‌عنوان وحدتی متضاد وجود دارند که در آن دومی نفوذ خود را فراتر از قدرت اولی، اما در نهایت وابسته به آن، گسترش می‌دهد.

این استدلال نه تنها درک وود را از جهان معاصر از بس‌جهانی‌شدن (hyper-globalisation) هارت و نگری متمایز می‌کند، بلکه به نحو مؤثری تفسیرش را از مارکسیسم نیز گسترش می‌دهد. زیرا بنا به گفته یکی از دوستانه‌ترین منتقدانش *امپراتوری سرمایه بر* «تجربه غیرمشخص» تلاش‌های قبلی‌اش برای مفهوم‌ساختن نقش دولت در بازتولید مناسبات تولید سرمایه‌داری غلبه می‌کند. [۳۱] به‌علاوه، این کتاب حاکی از یک واگرایی بالقوه بین تفسیر وود از امپریالیسم و تفسیری است که برنر در مشارکتش در سمپوزیوم هاروی بیان کرد. در حالی که برنر بر عظمت تغییر سیاسی در سیاست خارجی آمریکا که توسط نومحافظه‌کاران در دوره بوش دوم اجرا شد، تأکید می‌کند، [۳۲] وود تمایل دارد دیدگاه آن‌ها را، همان‌طور که در ادامه خواهیم دید، نتیجه منطقی فرآیندهای بلندمدت و ساختاری‌تر ببیند.

وود در توضیح خود از امپریالیسم جدید تأکید می‌کند که بداعت این شکل از حکومت طبقاتی با استفاده ما از زبان امپریالیسم برای توصیف آن مبهم شده است. زیرا این زبان از شکل بسیار متفاوت امپریالیسمی نشأت می‌گیرد که سرشت‌نشان امپراتوری روم بود. در واقع، هسته اصلی کتاب بررسی پرجنب‌وجوش و تحریک‌آمیز انواع مختلف امپراتوری‌ها از روم تا چین، امریکای اسپانیایی، و نیز، امپراتوری مسلمانان عرب، جمهوری هالند و امپراتوری بریتانیا است. بحث وود درباره آخرین نمونه شاید به‌وضوح رویکرد متمایزش را پیرامون این موضوعات بیان می‌کند. زیرا او ادعا می‌کند که در حالی که بریتانیا یک کشور سرمایه‌داری بود، به استفاده از شکل‌های کنترول پیش‌سرمایه‌داری در هند و جاهای دیگر متوسل شد که در نهایت شکاف بین عصر تحلیل‌شده توسط لنین و لوکزامبورگ و جهان مدرن را منعکس می‌کند. زیرا در حالی که آن‌ها کوشیدند تا دوره‌ای را مفهوم سازند که سرشت‌نشان آن همانا تقسیم روشن و عیان بین کلان‌شهر سرمایه‌داری و بقیه جهان پیش‌سرمایه‌داری است، ما در جهانی زندگی می‌کنیم که در آن سرمایه‌داری جهانی شده است. اگرچه مایه تاسف است که بحث او از بحث‌های کلاسیک فقط به آن دسته از آثار لنین و لوکزامبورگ اشاره می‌کند که بیش‌تر با استدلالش مطابقت دارند و نه آثار بوخارین و هیلفر دینگ که شاید برای دنیای مدرن برجستگی بیش‌تری داشته باشند، [۳۳] بی‌شک هنگامی که مدعی می‌شود پایان جنگ جهانی دوم نقطه عطفی در تاریخ سرمایه‌داری است، بر زمین استواری ایستاده است. [۳۴]

علاوه بر این، وود به این نکته اساسی اشاره می‌کند که کافی نیست که رادیکال‌ها انگشت اتهام را به سوی شرکت‌های فراملیتی برای آسیب‌های سرمایه‌داری جهانی نشانه بگیرند. او اصرار دارد که آن‌ها باید هم با سرمایه‌داری به‌عنوان یک نظام و هم با دولت‌هایی که به‌عنوان کانون‌های قدرت آن عمل می‌کنند، مبارزه کنند. [۳۵] او در مقابل تقویت‌کنندگان نظریه جهانی‌سازی که جهانی‌سازی برای‌شان حکم مرگ دولت را به همراه دارد، در حالی که قدرت گسترده ماشین نظامی آمریکا از منظر آن‌ها توضیح‌ناپذیر است، استدلال می‌کند که هنگامی که سرمایه‌داری را به‌عنوان یک نظام جهانی استثمارگری درک کنیم که بازتولید آن به کثرت دولت‌های ملی وابسته است، آن‌گاه سطوح وحشتناک کنونی هزینه‌های تسلیحاتی از دیدگاه سرمایه هم‌چون نتیجه‌ای ناخواسته در مقابل مبارزه بی‌پایان و جهانی آن تضمین

بازتولید خود جلوه می‌کند. [۳۶] علاوه بر این، وود ادعا می‌کند که وحدت متضاد بین دولت‌ها و سرمایه که در بالا ذکر شد، نظامی بی‌ثبات ایجاد می‌کند که در آن سرمایه در نهایت به قدرت دولت برای بازتولید خود وابسته است، اما قابل اعتماد بودن ایفای این نقش در نهایت توسط قدرت نظامی، در درجه اول، امریکائی‌ها تضمین می‌شود. [۳۷] بدین‌سان وود هدف بوش از «سلطه تمام‌عیار» را نه گسست بنیادی از سیاست خارجی دولت‌های قبلی بلکه ساخت‌وپرداخت ستراتیژی امریکا پس از سال ۱۹۴۵ برای ایمن کردن جهان برای سرمایه به‌طور کلی و سرمایه ایالات متحد به طور خاص می‌داند. [۳۸] وود نتیجه می‌گیرد که در حالی که جهان آشکارا به دلیل این ستراتیژی جای خطرناکی است، خود این ستراتیژی «شاهدی است بر خطرات و بی‌ثباتی‌های یک امپراتوری جهانی که به بسیاری از دولت‌های محلی متکی است. . . دولت‌هایی که در برابر مبارزات واقعاً دموکراتیک آسیب‌پذیرند.» [۳۹]

اگر تأکید وود بر منطق حمله به عراق استدلالش را از تحلیل سیاسی برنر متمایز می‌کند، این سمپوزیوم بر دغدغه‌های دیگری نیز متمرکز است. به‌طور خاص، بیل رابینسون، از یک سو، با تعریف محدود وود از امپریالیسم سرمایه‌داری، و از سوی دیگر، با آنچه عدم درک کامل فرآیند جهانی شدن از سوی وود می‌داند اختلاف نظر دارد. رابینسون استدلال می‌کند که اشتباه است که شرکت‌های **فورچون ۵۰۰** را که به‌طور فزاینده‌ای فراملی هستند، به‌عنوان شرکت‌های امریکائی برچسب گذاشت، و وود با این اشتباه، ماهیت سرمایه‌داری معاصر را بدرستی درک نمی‌کند. بدین‌سان وود که به عقیده رابینسون بدرستی بر اتکای مداوم سرمایه به دولت‌ها برای بازتولیدش تأکید می‌کند، به اشتباه این استدلال را با ادعای کاملاً متفاوتی در هم می‌آمیزد که سرمایه همچنان به دولت‌های ملی موجود وابسته است و نه به پیکربندی جدیدی که در حال تکامل برای پاسخ‌گویی به نیازهای متغیر سرمایه فراملی است. از این رو، ادعای اصلی رابینسون این است که برداشت وود از تفکیک قدرت اقتصادی و سیاسی در سرمایه‌داری او را به درک نادرست ماهیت متغیر خود دولت سرمایه‌داری سوق می‌دهد.

به نظر هاروی، اشتباه وود اساساً در تفسیر او از امپریالیسم جدید نیست، بلکه در این اعتقاد اوست که امپریالیسم قدیمی به اندازه کافی توسط لنین و لوکزامبورگ مفهوم شده است. این امر باعث می‌شود که او میزان تداوم بین بوش دوم و سایر دولت‌های امریکائی را که به دوران وودرو ویلسون برمی‌گردد، دست‌کم بگیرد. به عکس، هاروی مانند رابینسون اظهار می‌کند که وود تغییرات ناشی از جهانی شدن در ساختارهای دولتی را دست‌کم می‌گیرد، به‌طوری که به ادعای هاروی، تحلیل وود از ماهیت دولت سرمایه‌داری برای توضیح تحولات معاصر ناکافی است - اگرچه می‌پذیرد که تحلیل خودش از این نظر فقط کمی بهتر است

بوز، مانند هاروی و رابینسون، با مفهوم سازی وود از دولت سرمایه‌داری مخالف است. او به‌طور خاص استدلال می‌کند که وود با توصیف سرمایه‌داری از طریق جدائی اقتصاد و سیاست، نتوانست نقش اقتصادی دولت‌ها را تحلیل کند و بنابراین ماهیت تغییر یافته آن نقش به‌عنوان جهانی شدن منجر به افزایش کمی و کیفی در روابط بین کشورها شد. چسپیس به‌نحو مشابهی، با درک وود از فرآیندهای پیچیده تصاحب اقتصادی در سرمایه‌داری مشکل دارد که به گفته او رویکردی است که بیش از حد ساده‌سازی می‌کند، و وود را به درک نادرستی از تداوم و تغییرات در رابطه دولت‌ها با سرمایه از زمانه مارکس تا به امروز سوق می‌دهد.

بنابراین، در حالی که همه مشارکت‌کنندگان سمپوزیوم از تأکید وود استقبال می‌کنند که رادیکال‌ها نقش دولت را در امپریالیسم جدید در مرکز توجه خود قرار می‌دهند، همه آن‌ها به نحوی بر ضعف مفهوم‌سازی او پیرامون رابطه متحول سرمایه و دولت‌ملت‌ها در خلال تاریخ سرمایه‌داری پای فشرده‌اند. از این رو، این بحث صرف‌نظر از جنبه‌های

گوناگون خود بر اهمیت نظری و سیاسی متداوم این موضوع برای مارکسیست‌ها و نیاز مبرم به تحقیق بیشتر در این زمینه اشاره می‌کند.

*مقاله حاضر ترجمه‌ای است از *Symposium on Ellen Meiksins Wood's Empire of Capital* نوشته Paul Blackledge که در این لینک یافته می‌شود.

یادداشت‌ها

[۱] از رفقایم در هیئت تحریریه‌ی *ماتریالیسم تاریخی* برای ارائه‌ی نظرات‌شان درباره‌ی پیش‌نویس اولیه‌ی این مقاله سپاس‌گزارم.

[۲] Ashman 2006, p. 3.

[۳] Bois 1985, p. 115.

[۴] Wood 1995, p. 23.

[۵] Wood 1995, p. 25.

[۶] Wood 1999a, p. 59.

[۷] Wood 1999a, p. 7.

[۸] Wood 1995, p. 50.

[۹] Thompson, 1980, p. 211.

[۱۰] Thompson 1978, pp. 70-.

[۱۱] Wood 1995, p. 61.

[۱۲] Wood 1995, p. 79.

[۱۳] Wood 1995, p. 146.

[۱۴] Wood 1995, p. 164; 1999a, p. 17.

[۱۵] Wood 1999a, p. 13.

[۱۶] Brenner 1985, p. 30.

برای بحث انتقادی درباره‌ی این استدلال‌ها بنگرید به Blackledge 2006، ص. ۱۱۹ و بعد از آن.

[۱۷] Anderson 1992.

[۱۸] Wood 1991, p. 167.

[۱۹] Wood 1991, p. 18.

[۲۰] Wood 1986, p. 183.

[۲۱] Wood 1986, p. 1.

[۲۲] Wood 1986, pp. 2, 7.

[۲۳] Wood 1986, p. 189.

[۲۴] Wood 1986, p. 198.

[۲۵] Wood 1999a, p. 119.

[۲۶] Wood 1999b.

- . Wood 1995, p. 107.]^{۲۷}
- Wood 2003b. [برای بررسی انتقادهای وود از هارت و نگری بنگرید به Wood 2003b.]^{۲۸}
- . Wood 2003a, p. 12.]^{۲۹}
- . Wood 2003a, pp. 22–]۳۰].^۵
- . Barker 1997, p. 58.]^{۳۱}
- . Brenner 2006, pp. 102–]۳۲].^۵
- Harman 2003. [برای کندوکاو و گسترش این بینش‌ها بنگرید به Harman 2003.]^{۳۳}
- . Wood 2003a, p. 131.]^{۳۴}
- b, p. 66. ۲۰۰۳; ۴۲. Wood 2003a, pp. 137–]۳۵].
- . Wood 2003a, p. 146.]^{۳۶}
- . Wood 2003a, p. 164.]^{۳۷}
- . Wood 2003a, pp. 159, 162.]^{۳۸}
- . Wood 2003a, p. 168.]^{۳۹}

منابع:

- Anderson, Perry 1992, *English Questions*, London: Verso.
- Ashman, Sam 2006, ‘Symposium on David Harvey’s *The New Imperialism*: Editorial Introduction’, *Historical Materialism*, ۱۴, ۴: ۳–۷.
- Barker, Colin 1997, ‘Some Reflections on Two Books by Ellen Wood’, *Historical Materialism*, ۱, Autumn: 22–۶۵.
- Blackledge, Paul 2006, *Reflections on the Marxist Theory of History*, Manchester: Manchester University Press.
- Bois, Guy 1985, ‘Against Neo-Malthusian Orthodoxy’, in *The Brenner Debate*, edited by Trevor Aston and Charles Philpin, Cambridge: Cambridge University Press.
- Brenner, Robert 1985, ‘Agrarian Class Structures and Economic Development in Pre-Industrial Europe’, in *The Brenner Debate*, edited by Trevor Aston and Charles Philpin, Cambridge: Cambridge University Press.
- ۲۰۰۶, ‘What Is, and What Is Not, Imperialism?’ *Historical Materialism*, ۱۴, ۴: ۷۹–۱۰۵.
- Harman, Chris 2003, ‘Analysing Imperialism’, *International Socialism*, ۹۹: ۳–۸۱.
- Thompson, Edward 1980, *The Making of the English Working Class*, Harmondsworth: Penguin.
- ۱۹۷۸, *The Poverty of Theory*, London: Merlin.
- Wood, Ellen Meiksins 1986, *The Retreat From Class*, London: Verso.
- ۱۹۸۸, *Peasant-Citizen and Slave*, London: Verso.
- ۱۹۹۱, *The Pristine Culture of Capitalism*, London: Verso.

- ١٩٩٥a, *Democracy Against Capitalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- ١٩٩٩a, *The Origin of Capitalism*, New York: Monthly Review Press.
- ١٩٩٩b, 'The Politics of Capitalism', *Monthly Review*, September: 12–٢٦.
- ٢٠٠٣a, *The Empire of Capital*, London: Verso.
- ٢٠٠٣b, 'A Manifesto for Global Capital?', in *Debating Empire*, edited by Gopal Balakrishnan, London: Verso.

نقد: منبع